Readings for Trinity 16

Collect God, who in generous mercy sent the Holy Spirit upon your Church in the burning fire of your love: grant that your people may be fervent in the fellowship of the gospel that, always abiding in you, they may be found steadfast in faith and active in service; through Jesus Christ your Son our Lord, who is alive and reigns with you, in the unity of the Holy Spirit, one God, now and for ever.	خداوند، که روح القدس توسط رحمت واسعت فرستاده شده بواسطه کلیسایت در آتش سوزان عشقت: مردمت را یاری کن که در التهابِ پیروی از انجیل باشند، و همواره در تو ساکن باشند، باشد که در ایمان ثابت قدم باشند و در خدمت فعال؛ بواسطه فرزندت و خداوندمان عیسی مسیح، کسی که زنده است و با تو حکومت می کند، در وحدت روح القدس، خدایی یکتا، تا ابدالاباد.
Jonah 3:10-4:11 When God saw what they did, how they turned from their evil ways, God changed his mind about the calamity that he had said he would bring upon them; and he did not do it. But this was very displeasing to Jonah, and he became angry. He prayed to the LORD and said, "O LORD! Is not this what I said while I was still in my own country? That is why I fled to Tarshish at the beginning; for I knew that you are a gracious God and merciful, slow to anger, and abounding in steadfast love, and ready to relent from punishing. And now, O LORD, please take my life from me, for it is better for me to die than to live." And the LORD said, "Is it right for you to be angry?" Then Jonah went out of the city and sat down east of the city, and made a booth for himself there. He sat under it in the shade, waiting to see what would become of the city. The LORD God appointed a bush, and made it come up over Jonah, to give shade over his head, to save him from his discomfort; so Jonah was very happy about the bush. But when dawn came up the next day, God appointed a worm that attacked the bush, so that it withered. When the sun rose, God prepared a sultry east wind, and the sun beat down on the head of Jonah so that he was faint and asked that he might die. He said, "It is better for me to die than to live." But God said to Jonah, "Is it right for you to be angry about the bush?" And he said, "Yes, angry enough to die." Then the LORD said, "You are concerned about the bush, for which you did not labour and which you did not grow; it came into being in a night and perished in a night. And should I not be concerned about Nineveh, that great city, in which there are more than a hundred and twenty thousand persons who do not know their right hand from their left, and also many animals?"	وقتی خدا دید آنها از راههای بد خود دست کشیده‌اند بر آنها ترحم کرده، بلایی را که گفته بود بر ایشان نفرستاد. اما یونس از این موضوع ناراحت و خشمگین شد. 2 او نزد خداوند دعا کرد و گفت: "خداوندا، وقتی در مملکت خود بودم و تو به من گفتی به اینجا بیایم، می‌دانستم که تو از تصمیم خود منصرف خواهی شد، زیرا تو خدایی مهربان و بخشنده هستی و دیر غضبناک می‌شوی و بسیار احسان می‌کنی. برای همین بود که خواستم به ترشیش فرار کنم. "خداوندا، اینک جانم را بگیر، زیرا برای من مردن بهتر از زنده ماندن است." آنگاه خداوند به وی فرمود: "آیا درست است که از این بابت عصبانی شوی؟" یونس از شهر خارج شده، بطرف شرق رفت. در خارج از شهر برای خود سایبانی ساخته، زیر سایهء آن منتظر نشست تا ببیند بر سر شهر چه می‌آید. آنگاه خداوند بسرعت گیاهی رویانید و برگهای پهن آن را بر سر یونس گسترانید تا بر او سایه بیندازد و به او راحتی ببخشد. یونس از سایهء گیاه بسیار شاد شد. اما صبح روز بعد خدا کرمی بوجود آورد و کرم ساقهء گیاه راخورد وگیاه خشک شد. وقتی که آفتاب برآمد و هوا گرم شد، خداوند بادی سوزان از جانب شرق بر یونس وزانید و آفتاب چنان بر سر او تابید که بی‌تاب شده، آرزوی مرگ کرد و گفت: "برای من مردن بهتر از زنده ماندن است." آنگاه خداوند به یونس فرمود: "آیا از خشک شدن گیاه باید عصبانی شوی؟" یونس گفت: "بلی، باید تا به حد مرگ هم عصبانی شوم." خداوند فرمود: "برای گیاهی که در یک شب به وجود آمد و در یک شب از بین رفت دلت سوخت، با آنکه برایش هیچ زحمتی نکشیده بودی؛ پس آیا دل من برای شهر بزرگ نینوا نسوزد که در آن بیش از صد و بیست هزار بچهء معصوم و بی‌گناه، و نیز حیوانات بسیار وجود دارد؟"
Psalm 145:1-8 I will extol you, my God and King, and bless your name forever and ever. Every day I will bless you, and praise your name forever and ever. Great is the LORD, and greatly to be praised; his greatness is unsearchable. One generation shall laud your works to another, and shall declare your mighty acts. On the glorious splendour of your majesty, and on your wondrous works, I will meditate. The might of your awesome deeds shall be proclaimed, and I will declare your greatness. They shall celebrate the fame of your abundant goodness, and shall sing aloud of your righteousness. The LORD is gracious and merciful, slow to anger and abounding in steadfast love.	ای خدا، ای پادشاه من، تو را گرامی خواهم داشت و تا ابد ستایشت خواهم کرد! هر روز تو را خواهم پرستید و تا ابد نامت را سپاس خواهم گفت! ای خداوند، تو بی‌نهایت عظیم هستی و درخور ستایشی؛ عظمت تو فوق قدرت درک انسانی است. اعمال تو را مردم روی زمین نسل‌اندرنسل خواهند ستود و از کارهای تو تعریف خواهند کرد. آنها از شکوه و عظمت تو سخن خواهند گفت و من دربارهء کارهای عجیب و شگفت‌انگیزت سخن خواهم راند. کارهای مقتدرانهء تو ورد زبان آنها خواهد بود و من عظمت تو را بیان خواهم نمود. آنها دربارهء مهربانی بیحد تو سخن خواهند گفت و من عدالت تو را خواهم ستود. خداوند بخشنده و مهربان است. او دیر غضبناک می‌شود و بسیار رحیم است.

Philippians 1:21-30 For to me, living is Christ and dying is gain. If I am to live in the flesh, that means fruitful labour for me; and I do not know which I prefer. I am hard pressed between the two: my desire is to depart and be with Christ, for that is far better; but to remain in the flesh is more necessary for you. Since I am convinced of this, I know that I will remain and continue with all of you for your progress and joy in faith, so that I may share abundantly in your boasting in Christ Jesus when I come to you again. Only, live your life in a manner worthy of the gospel of Christ, so that, whether I come and see you or am absent and hear about you, I will know that you are standing firm in one spirit, striving side by side with one mind for the faith of the gospel, and are in no way intimidated by your opponents. For them this is evidence of their destruction, but of your salvation. And this is God's doing. For he has graciously granted you the privilege not only of believing in Christ, but of suffering for him as well-- since you are having the same struggle that you saw I had and now hear that I still have.	چون برای من، "زندگی" فرصتی است برای خدمت به مسیح، و "مرگ" به معنی رفتن به نزد او می‌باشد. اما اگر زنده ماندن من، سبب خواهد شد که عدهء بیشتری را بسوی مسیح هدایت کنم، در اینصورت واقعاً نمی‌دانم کدام بهتر است، مردن یا زنده ماندن. گاه می‌خواهم زنده بمانم و گاه آرزو می‌کنم که این زندگی را ترک گویم و به نزد مسیح بشتابم، که این برای من خیلی بهتر است. اما در حقیقت اگر زنده بمانم، می‌توانم کمک بیشتری به شما بکنم. بلی، وجود من هنوز در اینجا لازم است؛ از اینرو یقین دارم که باز مدتی در این دنیا خواهم ماند و به رشد و شادی شما در ایمان، کمک خواهم نمود. ماندن من، شما را شاد خواهد ساخت؛ و هنگامی که نزد شما بیایم، مطمئنم او را تجلیل خواهید کرد که مرا سالم نگاه داشته است. اما هر چه برای من پیش آید، چه شما را بار دیگر ببینم، چه نبینم، به یاد داشته باشید که همواره باید همچون مسیحی واقعی زندگی کنید، تا همیشه خبرهای خوب در بارهء شما به من برسد و بشنوم که دوش به دوش یکدیگر، استوار ایستاده‌اید و هدف همگی‌تان اینست که بدون توجه به مخالفتهای دشمن، پیغام نجات‌بخش انجیل را به همه اعلام کنید. همین امر برای ایشان نشانهء هلاکت است، اما برای شما نشانهء اینست که خدا با شماست و به شما زندگی جاوید عطا کرده است. زیرا خدا به شما این افتخار را داده است که نه فقط به او ایمان آورید، بلکه در راه او متحمل زحمات و مشقات نیز بشوید. در این مجاهده و پیکار، ما با یکدیگر شریک می‌باشیم. شما در گذشته شاهد زحمات من در راه مسیح بوده‌اید، و همانطور که می‌دانید هنوز هم درگیر همان زحمات و مبارزات هستم.
Matthew 20:1-16 "For the kingdom of heaven is like a landowner who went out early in the morning to hire labourers for his vineyard. After agreeing with the labourers for the usual daily wage, he sent them into his vineyard. When he went out about nine o'clock, he saw others standing idle in the marketplace; and he said to them, 'You also go into the vineyard, and I will pay you whatever is right.' So they went. When he went out again about noon and about three o'clock, he did the same. And about five o'clock he went out and found others standing around; and he said to them, 'Why are you standing here idle all day?' They said to him, 'Because no one has hired us.' He said to them, 'You also go into the vineyard.' When evening came, the owner of the vineyard said to his manager, 'Call the labourers and give them their pay, beginning with the last and then going to the first.' When those hired about five o'clock came, each of them received the usual daily wage. Now when the first came, they thought they would receive more; but each of them also received the usual daily wage. And when they received it, they grumbled against the landowner, saying, 'These last worked only one hour, and you have made them equal to us who have borne the burden of the day and the scorching heat.' But he replied to one of them, 'Friend, I am doing you no wrong; did you not agree with me for the usual daily wage? Take what belongs to you and go; I choose to give to this last the same as I give to you. Am I not allowed to do what I choose with what belongs to me? Or are you envious because I am generous?' So the last will be first, and the first will be last."	"وقایع ملکوت خدا را می‌توان به ماجرای صاحب باغی تشبیه کرد که صبح زود بیرون رفت تا برای باغ خود چند کارگر بگیرد. با کارگرها قرار گذاشت که به هر یک، مزد یک روز کامل را بپردازد؛ سپس همه را به سر کارشان فرستاد. "ساعاتی بعد، بار دیگر بیرون رفت و کارگرانی را در میدان دید که بیکار ایستاده‌اند. پس، آنان را نیز به باغ خود فرستاد و گفت که هر چه حقشان باشد، غروب به ایشان خواهد داد. نزدیک ظهر، و نیز ساعت سه بعد از ظهر، باز عدهء بیشتری را به کار گمارد. "ساعت پنج بعد از ظهر، بار دیگر رفت و چند نفر دیگر را پیدا کرد که بیکار ایستاده بودند و پرسید: "چرا تمام روز اینجا بیکار مانده‌اید؟" "جواب دادند: هیچکس به ما کار نداد. "به ایشان گفت: بروید به باغ من و کار کنید. "غروب آن روز، صاحب باغ به سرکارگر خود گفت که کارگرها را فرا بخواند و از آخرین تا اولین نفر، مزدشان را بپردازد. به کسانی که ساعت پنج به کار مشغول شده بودند، مزد یک روز تمام را داد. در آخر، نوبت کارگرانی شد که اول از همه به کار مشغول شده بودند؛ ایشان انتظار داشتند بیشتر از دیگران مزد بگیرند. ولی به آنان نیز همان مقدار داده شد. "پس ایشان به صاحب باغ شکایت کرده، گفتند: به اینها که فقط یک ساعت کار کرده‌اند، به اندازهء ما داده‌اید که تمام روز زیر آفتاب سوزان جان کنده‌ایم؟ "مالک باغ رو به یکی از ایشان کرده، گفت: ای رفیق، من که به تو ظلمی نکردم. مگر تو قبول نکردی با مزد یک روز کار کنی؟ پس مزد خود را بگیر و برو. دلم می‌خواهد به همه یک اندازه مزد بدهم. آیا من حق ندارم هر طور که دلم می‌خواهد پولم را خرج کنم؟ آیا این درست است که تو از سخاوت من دلخور شوی؟ "بلی، اینچنین است که آنانی که اول هستند، آخر می‌شوند و آنانی که آخرند، اول."
Prayer after communion: Keep, O Lord, your Church, with your perpetual mercy; and, because without you our human frailty cannot but fall, keep us ever by your help from all things hurtful, and lead us to all things profitable to our salvation; through Jesus Christ our Lord.	پروردگارا، کلیسایت را در رحمت ابدیت نگه دار؛ زیرا بدون تو بشر بواسطه سست بودنش نابود خواهد شد، همواره ما را بواسطه یاریت از آفات حفظ فرما، و همواره ما در همه امور برای نجات راهنمایی کن؛ بواسطه خداوندمان عیسی مسیح.